

مقدمه

«فلسفه تاریخ»، دانشی نوپدید است که با الگویی کلان، حرکت تاریخ و مراحل و مواقف آن را بررسی می‌کند. تحلیل پیشینه تاریخی، شناخت جایگاه کنونی و مسیر پیشروی جامعه در گرو کاربری فلسفه تاریخی است که مبتنی بر معارف دینی شکل گرفته باشد. از این رو، لازم است نظریه‌های فلسفه تاریخی عالمان دینی در این موضوع منقح گردد. بی‌تردید، علامه طباطبائی را می‌توان برجسته‌ترین اندیشمند معاصر در حوزه معارف دینی دانست که مکتب فکری ایشان از طریق آثار و شاگردانش، در سه دهه پس از انقلاب اسلامی، پایگاه اندیشه و تفکر مجامع علمی حوزوی بوده است. مقاله حاضر در صدد تبیین مبانی علامه طباطبائی در موضوع تاریخ و عامل اصلی حرکت تاریخ از منظر این عالم فرهیخته است که از طریق گردآوری و بازسازی نظریات ایشان به‌ویژه در کتاب ارزشمند *المیزان* صورت پذیرفته است. ابعاد گوناگون نظریه مرحوم علامه در سه بخش تبیین شده است که ابتدا به‌عنوان مقدمه بحث، به تاریخ پیدایش انسان و جامعه می‌پردازد، سپس فرایند حرکت تاریخ را بررسی می‌کند که از سیر تغییرات جوامع در بستر زمان، به شناسایی عامل حرکت تاریخ می‌پردازد و در نهایت، مسیر حرکت تاریخ و منزلگاه‌های برجسته آن را معرفی می‌نماید.

۱. تاریخ در ورای پیدایش انسان و جامعه

دانش «فلسفه تاریخ» از آن‌رو که به تاریخ از بالا نظاره می‌کند و از موضع اشراف بر آن سخن می‌گوید، با دانش‌هایی که مقیاسشان فرد و یا جامعه است تفاوت دارد. اما با وجود این، پیوند تنگاتنگی با کیفیت حرکت انسان و جامعه دارد و از مبانی «انسان‌شناسی» و «جامعه‌شناسی» تأثیر می‌پذیرد. عناصر تشکیل‌دهنده جامعه، «انسان»ها هستند و جوامع نیز در بستر زمان، «تاریخ» را پدید می‌آورند. از این رو، «انسان، جامعه و تاریخ» سه لایه و مرتبه مترابط و سه مقیاس ملاحظه یک حقیقت واحدند که نسبت به یکدیگر، تأثیر و تأثر دارند. بر این اساس، پیش از آغاز سخن درباره کیفیت حرکت تاریخ، لازم است از پیدایش انسان و جامعه سخن گفته شود و نسبت میان آنها بررسی گردد. هرچند بررسی مبانی «انسان‌شناسی» و «جامعه‌شناسی» علامه طباطبائی و ملاحظه نسبت آن با نظریه فلسفه تاریخی ایشان در این مجال نمی‌گنجد، اما مروری اجمالی بر «پیدایش انسان و جامعه» از منظر ایشان، مقدمه‌ای خواهد بود بر ترسیم «حرکت تاریخ» از منظر این عالم فرهیخته.

فلسفه تاریخ از منظر علامه طباطبائی

با محوریت تفسیر المیزان

یحیی عبدالهی / طلبه سطح سه حوزه علمیه قم و دانشجوی دکتری شیعه‌شناسی دانشگاه ادیان و مذاهب

yahyaabdolahi@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۳/۲/۳ - پذیرش: ۱۳۹۳/۶/۴

چکیده

فلسفه نظری تاریخ، به چگونگی حرکت تاریخ و نقشه مسیر حرکت آن می‌پردازد. بررسی کیفیت حرکت تاریخ از نظرگاه دینی، می‌تواند شناخت صحیحی از موقف تاریخی ما، در مسیر حرکت تاریخ به دست آورد. علامه طباطبائی تاریخ را سیر حرکت از «وحدت به کثرت» و از «کثرت به وحدت» می‌داند. انسان‌ها سعی در «استخدام» یکدیگر دارند و این‌گونه به یکدیگر پیوند می‌خورند و جامعه ابتدایی را تشکیل می‌دهند. ویژگی «استخدام» چون منفعت‌طلبی شخصی را به دنبال دارد، موجب اختلاف و هرج مرج می‌شود. این اختلاف تنها از سوی یک عامل بیرونی امکان برطرف شدن دارد و آن «تبوت» است. انبیای الهی با شریعت آسمانی، موجب وحدت جوامع و رشد و تکامل آنها به سوی سعادت حقیقی می‌گردند. بر این اساس، انبیای الهی را می‌توان عامل اصلی حرکت تاریخ به‌شمار آورد.

کلیدواژه‌ها: فلسفه تاریخ، علامه طباطبائی، تفسیر المیزان، استخدام، تکامل، جامعه، انبیا.

۱-۱. آغاز انسان

از منظر دینی، تاریخ بشریت ریشه در بحث خلقت انسان و جایگاه او نسبت به عوالم دیگر دارد. سیر تاریخ انسان به معنای عام، شامل همه عوالمی است که انسان در آن حضور داشته است و خواهد داشت. از این رو، حیات انسان به این دنیا محدود نمی شود و عوالم دیگری پیش از این وجود داشته و پس از این نیز وجود خواهد داشت. بنابراین، لازم است این موضوع به عنوان یک مبنای صحیح و کامل از سیر حرکت تاریخ در تحلیل حرکت انسان در جمیع عوالم، مورد نظر باشد.

علامه طباطبائی با تأکید بر نقش طرز تفکر انسان در موضوع «آغاز و سرانجام جهان»، آن را از عوامل اصلی و سرنوشت ساز در مسیر حرکت جامعه می داند که مبنای سنت های اجتماعی واقع خواهد شد. مردمی که حقیقت زندگی دنیا را در این عالم خاکی خلاصه کنند و مرگ را خاتمه آن بپندارند در تنظیم تناسبات اجتماعی نیز تنها معیار و ملاکشان بهره مندی حداکثری از لذایذ مادی خواهد بود و ماورای آن سعادت نمی نهند دید (طباطبائی ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۲۸۷)

مرحوم علامه در کتاب رساله الولایه — که به تعبیر آیت الله جوادی آملی، بهترین و ارزشمندترین اثر حضرت علامه است (جوادی آملی، ۱۳۷۳، ص ۹۳) — به تبیین مراتب این عالم پرداخته و بیان داشته است: مناسبات این عالم اعتباری بوده و چون هر امر اعتباری بر یک امر حقیقی تکیه دارد، تکیه این عالم نیز بر عالم آخرت است. آیت الله جوادی آملی به عنوان عصاره کتاب رساله الولایه بیان می دارد:

انسان عوالمی را پشت سر گذاشته و عوالمی را در پیش دارد و خود هم یک موجود حقیقی است. زندگی این موجود، که در گذشته و حال با عوالم گذشته و حال و آینده در ارتباط بوده و هست و فعلاً هم از حقیقت خاص برخوردار است، «زندگی اجتماعی» است. در زندگی اجتماعی، چاره ای جز قانون نیست، و قانون یک سلسله اعتبارات حکمت عملی است که باید ها و نبایدها، و شایسته ها و نشایسته ها آن را تأمین می کنند. ... چنانچه قوانین یک سلسله امور اعتباری هستند و انسان یک حقیقت است که با حقایق گذشته و آینده در ارتباط است، حتماً این امور اعتباری به یک تکیه گاه تکوینی متکی است. البته اعتباری بودن قوانین از آن نوع اعتباری نیست که به ید معتبر باشد و هیچ پیوند و رابطه تکوینی نداشته باشد، یا در استنباط آن پیوند اشتباه شده باشد، یا درست منتقل نشده باشد، بلکه درست ریشه یابی شده و اعتبار، ارتباط درستی با تکوین برقرار کرده و تکوین، با لسان اعتبار به درستی برای انسانها، تفهیم شده است.

قرآن کریم جهان ماده و عالم دنیا را «عالم اعتبار» می داند. دنیا از آن جهت که دنیاست، اعتبار است. البته آسمان و زمین و دیگر موجودات مادی تکوینی هستند و حقیقت، ولی عناوین اعتباری جز «اعتبار» و جز «غرور» و جز «لهو» و «لعب» چیز دیگر نخواهد بود. قرآن کریم وقتی از دنیا، از آن جهت که دنیاست، سخن می گوید، می فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ

غَافِلُونَ» (روم: ۷)؛ یعنی مردم دنیا زده، ظاهر دنیا را می بینند و از آخرت غافلند، و این تعبیر نشان می دهد که آخرت، باطن دنیاست (همان، ص ۹۳).

همچنین ایشان راه رسیدن به باطن را اعراض از ظاهر دنیا دانسته، از آن، به «مقام ولایت» تعبیر می کند (همان، ص ۹۴). با رسیدن به مقام ولایت، باطن عالم نیز بر انسان مکشوف می گردد؛ چراکه نسبت میان این عالم با عالم ماوراء، نسبت «علیت و معلولیت» و «کمال و نقص» است که آن را نسبت «ظاهر و باطن» می نامد و چون ظاهر عالم ضرورتاً مشهود ماست و شهود ظاهر، خالی از شهود باطن نیست — زیرا ظاهر از اطوار وجود باطن و عین ربط به آن است — پس هنگام شهود ظاهر، باطن نیز به طور بالفعل مشهود می شود (طباطبائی، ۱۳۸۷، ج ۲، ص ۴۸).

بنابراین، انسان موجودی است که خدای تعالی او را آفریده و هستی او وابسته و متعلق به خداست؛ از ناحیه خدا آغاز شده است و به زودی به سوی او بازمی گردد. هستی اش با مردن ختم نمی شود. او یک زندگی ابدی دارد که سرنوشت زندگی ابدی اش باید در این دنیا معین شود (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۷).

تحلیل علامه طباطبائی از آیات قرآن نشان می دهد که خدای تعالی این نسل انسان را از زمین آفرید و این نوع را آمیخته از بدن و روح خلق کرد و در این نوع، شعور و قوه ادراک و فکر و اختیار نهاد (یزدانی مقدم، ۱۳۸۵) علامه طباطبائی تأکید می کند که نسل انسان نوع مستقلی است که از نوع دیگری جدا نشده و از روی قانون تحول و تکامل طبیعی به وجود نیامده، بلکه خدا آن را مستقیماً از زمین آفریده است؛ یعنی زمانی بوده که زمین و آسمان وجود داشته و در زمین موجوداتی بوده، ولی انسان نبوده اند. سپس خداوند یک جفت از نوع انسان آفرید که سر سلسله نسل موجود بشر است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱۶، ص ۳۸۵؛ ج ۲، ص ۱۶۹). خلقت آدم نیز در حقیقت، خلقت جمیع بنی نوع بشر بوده است (همان، ج ۸، ص ۲۴). ایشان فرضیه ای را که بعضی از دانشمندان طبیعی درباره تحول انواع فرض کرده اند و بر اساس آن، پیدایش انسان را به واسطه تکامل میمون یا مانند آن می دانند، فرضیه ای غیر قابل اثبات و ادعایی باطل می داند (جهانگیر، ۱۳۸۳) و ظهور آیات قرآن را بر خلاف آن می شمارد. ایشان می نویسد:

آیاتی که گذشت برای اثبات این مطلب کافی است و نیازی به دلیل دیگر نیست؛ برای اینکه همه آنها «نسل بشر متولد شده از نطفه را» منتهی به دو فرد از انسان به نام «آدم» و همسر او «حواء» می دانند و درباره خلقت آن دو صراحت دارند به اینکه از تراب بوده (در نتیجه، جز این را نمی توان به قرآن کریم نسبت داد که) پس انسانیت منتهی به این دو تن است و این دو تن هیچ اتصالی به مخلوقات قبل از خود و هم جنس و مثل خود نداشتند، بلکه بدون سابقه حادث شده اند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۲۲۷؛ ج ۱۶، ص ۳۸۲).

۲-۱. شکل‌گیری جامعه مبتنی بر اصل «استخدام»

پیش از پرداختن به «فلسفه تاریخ»، ضروری است پیدایش و کیفیت تغییرات «جامعه» بررسی شود؛ چراکه اساساً تاریخ از سیر تغییر و حرکت «جوامع» پدید می‌آید. از این رو، شناخت ارکان جامعه و سازوکار تغییر و تحول آن از ضروریات فلسفه تاریخ است. به عبارت دیگر، تاریخ از مجموعه جوامع تشکیل شده است و جوامع گوناگون در سیر زمان، یک مجموعه واحد را تشکیل داده و به خانواده‌ای مبدل می‌گردد که هریک از جوامع عضوی از آن خواهد بود. بنابراین، «تاریخ» به معنای تحول و حرکت جامعه است، و زمانی می‌توانیم از تاریخ یا فلسفه تاریخ سخن بگوییم که پیش از آن، برای «جامعه» هویت مستقل و واحدی قابل باشیم. اگر بگوییم جامعه‌ای در کار نیست و آنچه هست تنها فرد است، آن‌گاه تاریخ به معنای «حرکت جامعه» در کار نخواهد بود و فلسفه تاریخ نیز منتفی است (یزدانی مقدم، ۱۳۸۵). بدین‌روی، برخی از اندیشمندان همچون شهید مطهری نیز فلسفه تاریخ را به «قوانین شدن و صیوروت و تحول جامعه‌ها» تعریف می‌کند (مطهری، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۰۶). علامه طباطبائی در آثار خود، به صورت مستقیم، به بحث «فلسفه تاریخ» نپرداخته، ولی به صورت مبسوط، بحث «جامعه» را از زوایای گوناگون طرح نموده است.

از نگاه مرحوم علامه، مبنای شکل‌گیری جامعه و اجتماع وجود خصلتی ذاتی در وجود انسان، به نام «استخدام» است. طبق اصل «استخدام»، انسان همواره در صدد به‌کارگیری موجودات دیگر برای رسیدن به کمال خود است.

باید به هر طریقی که ممکن است، به نفع خود و برای بقای حیاتش از موجودات دیگر استفاده کند، و به هر سببی دست بزند، و به همین جهت است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست می‌کند، تا با آن ادوات، در ماده‌های دیگر تصرف کند. کارد و چاقو و اره و تیشه می‌سازد... (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۷۶).

بنابراین، ریشه تصرفات انسان نسبت به محیط پیرامون خود، از جمله طبیعت، حیوانات و حتی دیگر انسان‌ها، اصل استخدام است که طبق آن، تا آنجا که ممکن باشد، آنها را در مسیر کمال خود به کار می‌گیرد.

از نظر مرحوم علامه، انسان همان ابتدا که متوجه اعضا و اندام و ابزارهای طبیعی و بدنی خود شد، استخدام را اعتبار کرد؛ یعنی چنان‌که اعضا و اندام خود را برای رسیدن به مقاصد خود به خدمت می‌گیرد، حکم آن را به موجودات پیرامون خود نیز سرایت داده، آنها را برای رسیدن به مقاصد خود استخدام می‌کند (یزدانی مقدم، ۱۳۸۵).

۳-۱. رابطه فرد و اجتماع

از جمله محورهای اصلی در تحلیل جامعه، رابطه میان فرد و جمع است. اینکه آیا «جامعه» هویتی غیر از افراد دارد؟ و آیا میان این دو هویت تباین است یا نسبتی دیگر برقرار است؟ آیا آثار جامعه بر ایند کمی افراد است؟ یا آثاری فراتر از آن دارد؟ از جمله سؤالاتی است که یک نظریه جامعه‌شناختی باید به آنها پاسخ گوید.

از نظر گاه صاحب‌المیزان، دیدگاه اسلام نسبت به رابطه بین فرد و جامعه، بدیع و بی سابقه است. این پیوند میان جزء و کل، در سراپای عالم به چشم می‌خورد؛ به گونه‌ای که اجزا و اعضا دارای یک خاصیت است و مجموع آنها نیز آثاری جدید و فراتر از آثار تک‌تک اجزا دارد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۵۱-۱۵۲).

مقصود از «آثاری که مستند به اجتماع است»، فعل مشترک میان تمامی افراد نیست، بلکه فعلی است که مستند به حیث وحدت انسان‌هاست. «فعل مشترک» فعلی است که به واسطه شخص انجام شده، اما این فعل را اشخاص دیگر نیز انجام داده‌اند و بین آنها مشترک است، ولی فعل اجتماعی به واسطه وجود اجتماع تحقق می‌پذیرد؛ یعنی اگر اجتماع و جامعه نبود، این‌گونه افعال هم نبود (طباطبائی، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۹۷). از خصوصیات فعل اجتماعی این است که همواره بر فعل افراد غلبه می‌کند و هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر فعل جامعه مقاومت کند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۵۳). طبق این نگاه، آثار جدید برآمده از جامعه نشانگر این است که افراد، در مقیاس جامعه به وحدت می‌رسند و یک انسان واحد را تشکیل می‌دهند (همان، ص ۱۷۰). اما آیا در ضمن «مجموع» و «کل»، افراد و اجزا، استقلال خود را از دست می‌دهند؟ یعنی همه اجزا و افراد با همدیگر ترکیب شده و یک واحد بسیط را تشکیل می‌دهند؟ آنچه از عبارات مرحوم علامه به دست می‌آید گویای این مطلب است که اولاً، وحدت میان افراد در ضمن مجموع، حقیقی است، نه اعتباری؛ یعنی این‌گونه نیست که افراد صرفاً در کنار هم قرار گرفته باشند و وحدت از ضمامی داشته باشند و عنوانی را برای مجموع آنها اعتبار کنیم به نام «جامعه»، بلکه حقیقتاً میان آنها ترکیب و پیوند برقرار شده است و افراد در این ترکیب جدید، استقلال هویتی خود را از دست می‌دهند. علامه طباطبائی نحوه پیوند افراد جامعه را در مثال اجزای بدن توضیح می‌دهد:

تن انسان مجموعه‌ای است مرکب از اعضا و قوای چند که همه به نوعی دست به دست هم داده و وحدتی حقیقی تشکیل داده‌اند که ما آن را «انسانیت» می‌نامیم، و این وحدت حقیقی باعث می‌شود که تک‌تک آن اعضا و آن قوا در تحت استقلال مجموع، استقلال خود را از دست داده و در مجموع مستهلک

شوند؛ چشم و گوش و دست و پا و... هر یک عمل خود را انجام بدهد و از عملکرد خود لذت ببرد، اما نه به‌طور استقلال، بلکه لذت بردنش در ضمن لذت بردن انسان باشد.

در این مثال، هر یک از اعضا و قوای نام‌برده تمام هم‌شان این است که از میان موجودات خارج، به آن موجودی بپردازند که کل انسان یعنی انسان واحد می‌خواهد به آن بپردازد؛ مثلاً، دست به کسی احسان می‌کند و به او صدقه می‌دهد که انسان خواسته است به او احسان شود، و به کسی سیلی می‌زند که انسان خواسته است او را آزار و اذیت کند... افراد یک جامعه نیز همین حال را دارند (همان، ص ۱۶۷).

۱-۳-۱. قرآن و هویت مستقل جامعه

از نگاه علامه طباطبائی اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شأنی از شئون بشری مسئله اجتماع را مهم‌نگذاشته است (همان، ص ۱۴۹).

ایشان جامعه را دارای هویت و شخصیتی مستقل از افراد می‌داند و اصلی‌ترین دلیل و مستند ایشان آیات قرآنی است که برای جامعه احکام خاصی ذکر می‌کند و به داستان سرنوشت آنان پرداخته است و حتی بیش از داستان اشخاص، به داستان اقوام عنایت دارد (همان، ص ۱۵۱). از این رو، می‌توان گفت: قرآن کریم با جامعه همچون یک شخصیت و هویت ممتاز از افراد برخورد کرده است:

قرآن کریم غیر از آنچه که برای افراد هست، وجودی و عمری و کتابی و حتی شعوری و فهمی و عملی و اطاعتی و معصیتی برای اجتماع قایل است؛ مثلاً، دربارهٔ عمر و اجل امت‌ها می‌فرماید: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ» (اعراف: ۳۴)؛

و دربارهٔ کتاب خاص هر امتی می‌فرماید: «كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا» (جاثیه: ۲۸)؛

و دربارهٔ درک و شعور هر امتی می‌فرماید: «زَبْنًا لِّكُلِّ أُمَّةٍ عَمَلُهُمْ» (انعام: ۱۰۸)؛

و دربارهٔ عمل بعضی از امت‌ها فرموده: «مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُّقْتَصِدَةٌ» (مائده: ۶۶)؛

و دربارهٔ طاعت امت فرموده: «أُمَّةٌ قَائِمَةٌ يَتَّبِعُونَ آيَاتِ اللَّهِ» (آل عمران: ۱۱۳)؛

و دربارهٔ معصیت امت‌ها فرموده: «وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ بِرَسُولِهِمْ لِيَأْخُذُوا بِحَدِّدِهَا وَابْتَطَلُوا بِالْبَاطِلِ لِيُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ فَأَخَذْتَهُمْ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ» (غافر: ۵)؛ یعنی هر امتی در صدد برآمد تا رسول خود را دستگیر کنند، و با باطل علیه حق مجادله کردند تا شاید به وسیلهٔ آن، حق را از بین ببرند. در نتیجه، من آنها را به عذاب خود گرفتیم، و چه عقابی بود که بر سرشان آوردم!

و نیز دربارهٔ خلاف‌کاری امت فرموده: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قَضِيَ بَيْنَهُمُ بِالْقِسْطِ» (یونس: ۴۷) (همان، ص ۱۵۲-۱۵۳).

علامه طباطبائی همین امر را دلیل اهتمام زیاد اسلام به شأن جامعه می‌داند که چنین اهمیتی در ادیان سابق دیده نمی‌شود. علت این اهتمام نیز تربیت و رشد اخلاقی جامعه است که بر اخلاق و تربیت فردی غلبه دارد.

۲. فرایند حرکت تاریخ

«فرایند حرکت تاریخ» را می‌توان اصلی‌ترین و محوری‌ترین بخش یک نظریهٔ «فلسفهٔ تاریخ» دانست. هرچند مرحوم علامه به صورت مستقیم به این بحث نپرداخته، اما با مروری بر تحلیل ایشان، از سیر تاریخی جوامع و به‌کارگیری دیگر مبانی ایشان، می‌توان نظریهٔ فلسفهٔ تاریخی ایشان را بازسای نمود.

۱-۲. تاریخ در گذر از «وحدت به اختلاف» و از «اختلاف به وحدت»

علامه طباطبائی تصویری بدیع از سیر حرکت تاریخ از ابتدا تا انتها ترسیم می‌نماید. طبق دیدگاه ایشان، حرکت تاریخ از بستر «وحدت و کثرت» و «انسجام و اختلاف» جوامع بشری پیش می‌رود. در ادامه، مروری اجمالی به مسیر حرکت تاریخ خواهیم داشت.

۱-۲-۱. اجتماعی بودن زندگی بشریت

علامه تاریخ زندگی بشریت را همراه با شکل‌گیری جامعه و اجتماع می‌داند و برای آن عمری همسان با عمر بشریت قایل است و جامعه را همزاد انسان می‌داند. ایشان تاریخ را گواه بر این مطلب می‌داند که تمامی امت‌ها، که در قرون گذشته یکی پس از دیگری آمده و سپس منقرض شده‌اند، بدون استثنا تشکیل اجتماع داده‌اند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۷). اما این سیر حرکت جوامع در طول تاریخ یکسان نبوده، بلکه مانند هر امر انسانی دیگر، با تغییرات فراوان و فراز و نشیب‌های زیادی همراه بوده و سیری تکاملی را پیموده است:

اجتماع انسانی مانند سایر خواص روحی انسان و آنچه مربوط به اوست از روز آغاز پیدایش، به‌صورت کامل تکوین نیافته تا کسی خیال کند که اجتماع نمو و تکامل نمی‌پذیرد، نه در کمالات مادی و نه در کمالات معنوی، بلکه اجتماعی شدن انسان هم مانند سایر امور روحی و ادراکی‌اش، دوش به دوش آنها تکامل پذیرفته؛ هرچه کمالات مادی و معنوی‌اش بیشتر شده، اجتماعش نیز سامان بیشتری به خود گرفته است و مسلماً انتظار نمی‌رود که این یک خصوصیت از میان همهٔ خصوصیات و خواص انسانیت مستثنا باشد.... بلکه این خصیصهٔ انسان مانند سایر خصائصش که به نحوی با نیروی علم و ارادهٔ او ارتباط دارند، تدریجاً به سوی کمال در حرکت بوده و کم‌کم در انسان تکامل یافته است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۴۵).

ایشان دیدگاه رایج غربیان در تقسیم‌بندی ادوار تاریخ بشریت را نفی کرده است و با خرافه دانستن آن، سعی در ارائهٔ سیری قرآنی از تاریخ بشریت دارد. طبق گفتهٔ دانشمندان مادی‌مسلك، پی‌روی از دین، تقلیدی است و علم آن را نمی‌پذیرد و به‌طورکلی، پرستش خدا و دین را از خرافات عهد دوم از عهدهای چهارگانه‌ای می‌دانند که بر بشر گذشته است: ۱. عهد اساطیر؛ ۲. عهد مذهب؛

۳. عهد فلسفه؛ ۴. عهد علم، که عهد امروز بشر است و تنها از علم پی‌روی می‌کند و خرافات را نمی‌پذیرد. این تقسیم‌بندی از ادوار تاریخ از منظر مرحوم علامه سخنی است بدون علم و رأیی خرافی است (همان، ج ۱، ص ۶۴۳).

۲-۱-۲. خانواده؛ اولین اجتماع انسانی

علامه طباطبائی اولین اجتماع را «خانواده» می‌داند. بر این مبنای، اولین عاملی که موجب شده است دو انسان به سمت یکدیگر آمده، از استقلال و انفکاک خارج شوند و با یکدیگر پیوند برقرار سازند، «نیاز جنسی» است که از طریق «ازدواج» پدید می‌آید. از این رو، نیاز به جنس مخالف، قوی‌ترین عامل برای برقراری ارتباط شناخته شده است.

اولین اجتماع و گردهمایی که در بشر پیدا شده گردهمایی منزلی از راه ازدواج بوده؛ چون عامل آن یک عامل طبیعی بوده است که همان جهاز تناسلی (که زن و مرد هر کدام جهاز تناسلی مخصوص به خود را دارند) است، و این خود قوی‌ترین عامل است برای اینکه بشر را به اجتماع خانوادگی وادار نماید؛ زیرا معلوم است که این دو دستگاه هریک بدون دیگری به کار نمی‌آیند، بخلاف - مثلاً - جهاز هاضمه... (همان، ج ۴، ص ۱۴۶).

ایشان تصریح می‌کند که در میان نیازهای انسان، تنها نیازی که انسان را به سوی انسان دیگر سوق می‌دهد، نیاز جنسی است و تنها قوای تناسلی انسان است که در ارتباط با انسان دیگر کارکرد دارد. دستگاه‌های دیگری که در بدن انسان تعبیه شده، برای به کار افتادنش، نیازی به انسان‌های دیگر ندارد و تنها جهاز تناسلی است که باید در بین دو نفر مشترکاً به کار بیفتد؛ دو نفر از جنس مخالف. نکته دیگر این است که پیدایش اولین اجتماع انسانی با انتخاب انسان و با ملاحظه مصالح و مفاسد آن نبوده و اساساً ناخودآگاه و مبتنی بر ضرورت دستگاه تناسلی واقع شده و این گونه با تشکیل خانواده، اولین قدم را در تشکیل اجتماع برداشته است (همان).

۲-۱-۳. استخدام؛ عامل پیدایش اجتماع در میان انسان‌ها

همان‌گونه که پیش از این گذشت، اصل «استخدام» را می‌توان مهم‌ترین و اصلی‌ترین مبنای تحلیلی مرحوم علامه در موضوع پیدایش و تغییرات جامعه دانست. طبق این اصل، انسان همواره در صدد به خدمت گرفتن دیگر موجودات در مسیر رسیدن به کمال خود است. به عبارت دیگر، انسان باید به هر طریقی که ممکن است به نفع خود و برای بقای حیاتش، از موجودات دیگر استفاده کند و در این مسیر به هر سببی دست بزند. به همین سبب است که از ماده این عالم شروع کرده، آلات و ادواتی درست

می‌کند تا با آن ادوات در ماده‌های دیگر تصرف نماید؛ کارد و چاقو و اره و تیشه می‌سازد... و نیز انواع صنعت‌ها و فنونی برای رسیدن به هدف‌هایی که در نظر دارد، می‌سازد. در این زمینه، حتی از حیوانات استفاده می‌کند. به استعمار و استثمار حیوانات هم اکتفا ننموده، دست به استخدام هم‌نوع خود می‌زند و به هر طریقی که برایش ممکن باشد آنان را به خدمت می‌گیرد (همان، ج ۲، ص ۱۷۶). وجود چنین اصلی در رفتار بشریت، پایه شکل‌گیری جامعه و اجتماع قرار می‌گیرد و به دنبال آن، عدالت اجتماعی محقق می‌گردد (همان).

در حقیقت، هنگامی که انسان‌ها با رفتار استخدام‌گونه خود، با یکدیگر مواجه می‌شوند، پس از تقابل و تعارض و غلبه قوی بر ضعیف، در حالت خاصی به تعادل می‌رسند و حقوق یکدیگر (حق استخدام) را به رسمیت می‌شناسند و این‌گونه «عدالت اجتماعی» شکل می‌گیرد. بنابراین، عدل اجتماعی حکمی است که هر کس بر پایه اضطراب بشری به پذیرش حق هم‌نوع خود، بدان تن می‌دهد؛ چراکه در غیر این صورت، هیچ‌گاه انسان حاضر نمی‌شد دامنه اختیار و آزادی خود را محدود سازد، و معنای «مدنی بالطبع» بودن انسان نیز چیزی جز این نیست. «استخدام» کم‌کم به صورت ریاست منزل، ریاست فامیل، ریاست قبیله و ریاست ملت درمی‌آید (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۵۰).

۲-۱-۴. استخدام؛ عامل پیدایش اختلاف در میان انسان‌ها

علامه طباطبائی اصل «استخدام» میان انسان‌ها را عامل اختلاف میان بشریت می‌داند؛ چراکه اختلاف میان انسان‌ها و شدت و ضعف آنها نسبت به یکدیگر موجب بروز بهره‌کشی‌ها، استعمار و استثمار می‌شود. این اختلاف طبقاتی همواره آن اجتماع صالح و آن عدالت اجتماعی را تهدید می‌کند؛ چراکه قوی می‌خواهد از ضعیف بهره‌کشی کند و بیش از آنچه به او می‌دهد از او بگیرد و حتی از او بیگاری بکشد، بدون اینکه چیزی به او بدهد. مغلوب هم به حکم ضرورت، مجبور می‌شود در مقابل ظلم غالب دست به حيله و کید و خدعه بزند تا روزی که به قوت برسد. آن وقت تلافی و انتقام ظلم را به بدترین وجه بگیرد. بنابراین، بروز اختلاف سرانجام، به هرج و مرج منجر شده، انسانیت انسان را به هلاکت می‌کشاند؛ یعنی فطرت او را از دستش گرفته، سعادتش را تباه می‌سازد.

طبق نظر مرحوم علامه آیه شریفه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (یونس: ۱۹)؛ (مردم در آغاز به جز یک امت نبودند، ولی بعداً اختلاف کردند). به همین معنا اشاره دارد. همچنین آیه شریفه «وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَن رَّحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ» (هود: ۱۱۸-۱۱۹)؛ (انسان‌ها لایزال در اختلافند، مگر کسانی که پروردگارت به آنان رحم کرده باشد و برای همین هم خلقشان کرده است) و همچنین

۲-۱.۵. انبیای الهی ﷺ؛ عامل پیدایش وحدت و رفع اختلاف

پیش از این ذکر شد که بشریت از ابتدای حیات خود و به اقتضای اصل «استخدام»، به تشکیل جامعه روی آورده، اما این تشکیل جامعه بر اساس اقتضای روحیه استخدام انسان بوده است، نه اینکه با شناخت و محاسبه مصالح و مفسدات، آن را انتخاب کرده باشد. پس از وقوع اختلاف و نزاع میان بشریت، الوهیت و ربوبیت خداوند متعال اقتضا می کرد بشر را به سوی کمال و سعادت هدایت کند و این گونه خلقت ناقص او را کامل نماید؛ زیرا واضح است که این اختلاف و نقیصه از جانب فطرت انسان واقع شده و خود فطرت نمی تواند موجب رفع اختلاف گردد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۶).

اولین توجه بشر به منافع و مصالح اجتماع، زمان بعثت اولین پیامبر الهی بود، و این خودآگاهی به زندگی اجتماعی توسط انبیای الهی صورت گرفته است. به عبارت دیگر، انسان ها به وسیله مقام نبوت، متوجه مصالح و منافع زندگی اجتماعی گردیدند. این مطلب را از برخی آیات قرآن می توان استفاده کرد که می فرماید: «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا» (یونس: ۱۹)؛ انسان ها در آغاز، همه یک امت بودند، بعدها اختلاف کردند. «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً وَاللَّهُ النَّبِيِّنَ مُبْشِرِينَ وَمُنذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا» (بقره: ۲۱۳)؛ مردم همه یک امت بودند. سپس خدای تعالی انبیا را - که کارشان وعده و وعید دادن است - مبعوث نمود و کتاب را به حق با آنان نازل ساخت تا بین مردم در آنچه در آن اختلاف می کنند داوری کند. این دو آیه چنین خبر می دهد که انسان در قدیم ترین عهدش، امتی واحد، ساده و بی اختلاف بود، سپس به خاطر غریزه «استخدام»، در بین افرادش اختلاف پیدا شد و اختلاف هم به مشاجره و نزاع انجامید. از این رو، خدای تعالی انبیا ﷺ را برانگیخت و با آنان کتاب فرستاد تا به وسیله آن کتاب، اختلاف ها را برطرف کنند و دوباره به وحدت اجتماعی برگردانند و این وحدت را به وسیله قوانینی که تشریح نموده است، حفظ کنند (همان، ج ۴، ص ۱۴۷).

علامه طباطبائی به طور خاص، نبی اکرم ﷺ را اولین منادی انسان ها به اجتماع و خودآگاهی نسبت به آن می داند:

اولین ندایی که از بشر برخاست و برای اولین بار بشر را دعوت نمود که به امر اجتماع اعتنا و اهتمام بورزد و آن را از کنج اهمال و تبعیت دیگر حکومت ها خارج کند، ندایی بود که شارع اسلام و خاتم انبیا ﷺ سر داد و مردم را دعوت کرد به اینکه آیاتی را که از ناحیه پروردگارش به منظور سعادت زندگی اجتماعی و پاکی آنان نازل شده، پیروی کند (همان، ص ۱۵۰).

هرچند پیش از پیامبر خاتم ﷺ دیگر پیامبران نیز هریک منادی اجتماع بوده اند و جامعه بشری را به

آیه «لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ...» (بقره: ۲۱۳) به این حقیقت اشاره دارند. این اختلاف امری است ضروری و وقوعش در بین افراد جوامع بشری حتمی است؛ چون خلقت به خاطر اختلاف مواد مختلف است، هرچند همگی به حسب صورت انسانند و از این حیث تا حدی به وحدت افکار و افعال می رسند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۷۸).

نکته دیگر اینکه هرچند اصل استخدام عامل پیدایش اختلاف در میان انسان ها شده است، اما این امر با بسط و ساده بودن جوامع اولیه منافاتی ندارد (همان، ج ۴، ص ۱۴۸). آیت الله جوادی آملی گذار از بساطت اجتماعی — در پیش از اولین پیامبر اولوالعزم - به اختلاف را این گونه توصیف می کند:

مردم پیش از بعثت حضرت نوح ﷺ زندگی ساده ای داشتند و با بینش بسیط و منش مشترک، امت واحدی بودند که هم در جهان بینی همفکر بودند و هم در تشخیص حق و باطل هم رأی. اختلافات جزئی را نیز با رهنمود عقل و هدایت پیامبران پس از حضرت آدم ﷺ رفع می کردند. همراه با پیشرفت علم و صنعت و گسترش روابط اجتماعی، اختلافات علمی و عملی در عرصه های فردی، اجتماعی و بهره‌وری از مواهب طبیعی بروز کرد و انظار در تشخیص حق و باطل و مصالح و مفسدات، متفاوت شد (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۳۸۰).

البته علامه طباطبائی تمام اختلاف های بشری را از این سنخ نمی داند. ایشان در ذیل آیه «وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقَضَىٰ بَيْنَهُمْ فِي مَا يَخْتَلِفُونَ» (یونس: ۱۴) اختلاف میان انسان ها را به دو نوع تقسیم می کند:

نوع اول از حیث معاش بوده و میان خود آنهاست، به گونه ای که یکی ظالم و دیگری مظلوم واقع می شود. این نوع اختلاف توسط تشریح دین و بعثت انبیا و انزال کتب آسمانی برطرف می شود.

اما نوع دیگر اختلافی است که پس از آمدن دین، در خود دین و کتاب پدید می آید. قرآن کریم ریشه این اختلاف را در علمای دین نشان می دهد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۴۲؛ ج ۲، ص ۱۶۹). بنابراین، نباید تصور شود که علامه طباطبائی قصد دارد ریشه همه اختلاف ها را به «اصل استخدام» بازگرداند، بلکه ایشان اساساً اختلاف میان هدایت و ضلالت را از قسم دوم می دانند (همان). آیت الله جوادی آملی با ممدوح شمردن اختلاف نوع اول، آن را لازمه پیشرفت علم و گسترش روابط معقول اجتماعی و زمینه ساز بعثت انبیا ﷺ می داند و اختلاف پس از نزول وحی و معلوم شدن حق و صدق را مذموم می داند (جوادی آملی، ۱۳۸۹، ج ۱۰، ص ۳۸۲).

هماهنگی حول توحید دعوت می‌کرده‌اند، اما رسالت نبی اکرم ﷺ در پیدایش امت واحد در مقیاسی برتر و فراگیرتر بوده که از این روی، می‌توان بعثت ایشان را اصلی‌ترین مرحله تکامل تاریخ به حساب آورد.

۲-۲. دین؛ عامل تکامل تاریخ

پیش از این، سیر حرکت تاریخ از بدو اجتماع تا ظهور انبیای الهی به‌عنوان مصلحان اجتماعی را تبیین نمودیم. اما مبتنی بر این سیر حرکت و پیشرفت تاریخ، می‌بایست موتور حرکت تاریخ را به‌عنوان «محرک تاریخ» شناسایی کرد.

۱-۲-۲. تکاملی بودن حرکت تاریخ

آیا تاریخ دارای حرکتی مستمر و ممتد است، یا مجموعه‌ای از وقایع و رخداد‌های مستقل و بی‌ارتباط با یکدیگر است؟ آیا اگر تاریخ دارای یک حرکت مستمر است، حرکت آن تکاملی است یا خیر؟ اینها از سؤالات اصلی و بنیادین فلسفه تاریخ به‌شمار می‌آید. مرحوم علامه حرکت تاریخ را از بدو پیدایش اجتماع - که با وجود انسان روی این کره خاکی همراه است - حرکتی تکاملی و اشتدادی می‌داند:

اجتماع انسانی مانند سایر خصوصیات روحی‌اش از روز نخست، آن‌طور کامل نبوده که دیگر صلاحیت برای تکامل و ترقی را نداشته باشد، بلکه اجتماعات انسانی نیز مانند سایر خصوصیات روحی و اداری او، همیشه همدوش تکاملات مادی و معنوی انسان رو به جلو رفته و متکامل شده است، و دلیل ندارد که ما خاصه اجتماعی بودن انسان را از میان جمیع حالات و خصوصیات دیگرش مستثنا نموده و آن را از همان نخستین روز پیدایش کامل و تام بدانیم، بلکه این خاصیت نیز مانند تمام اموری که از دو حالت علم و اراده انسانی منشأ می‌گیرند، دارای تکاملی تدریجی است (همان، ج ۴، ص ۱۴۵).

۲-۲. دین و انبیای الهی؛ عوامل تکامل تاریخ به سوی صلاح و سعادت

پس از اثبات حرکت تکاملی تاریخ، باید به این سؤال پاسخ داد که عامل تکامل تاریخ چیست؟ طبق مبنای علامه طباطبائی، آنچه عامل اصلی تکامل جوامع است و جامعه انسانی را به سوی کمال و سعادت سوق می‌دهد «دین» است. پس از پیدایش اختلاف میان انسان‌ها، بر اثر خصصت «استخدام»، تنها عاملی که می‌تواند این اختلاف را رفع کند و آن را به انسجام و هماهنگی در مسیر شکل‌گیری جامعه توحیدی تبدیل کند، دین و انبیای الهی است.

براین اساس، دین خداوند و انبیای الهی محور اتحاد جامعه و تنها عامل تأمین مصلحت و سعادت اجتماع انسانی هستند. خداوند می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا

وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ» (شورا: ۱۳)؛ برای شما مسلمانان از مسائل اصولی دین همان را تشریح کرده که به نوح تو صیبه‌اش کرده بود و آنچه به تو وحی کردیم و ابراهیم و موسی و عیسی را به رعایت آن سفارش نمودیم این بود که دین را اقامه کنید، و در دین متفرق نشوید. این آیه خبر می‌دهد که رفع اختلاف از بین مردم و ایجاد اتحاد کلمه تنها از راه دعوت به اقامه دین و اتحاد در دین واحد تحقق می‌یابد. پس تنها دین است که ضامن اجتماع و مصالح آنان است (همان، ص ۱۴۷-۱۴۸).

علامه طباطبائی این ادعا را از دو طریق استدلال و تجربه قابل اثبات می‌داند: اول اینکه دین همواره بشر را به سوی معارف حقیقی و اخلاق پسندیده و اعمال نیک دعوت می‌کند، و معلوم است که صلاح عالم انسانی هم در همین سه چیز است. دوم اینکه اسلام در مدتی کوتاه، که در آن مدت در اجتماع مسلمانان حکومت کرد، از منحط‌ترین مردم صالح‌ترین اجتماع را ساخت، و از راه تعلیم و تربیت، نفوس آن مردم را اصلاح نمود و آن مردم دیگران را اصلاح کردند (همان، ج ۲، ص ۱۹۹). مرحوم علامه تصریح می‌کند که هیچ عامل دیگری و هیچ داعی دیگری همچون «دین» بشر را به داشتن ایمان و اخلاق پسندیده و عدالت و صلاح دعوت نکرده است (همان، ص ۲۲۶).

۳-۲-۲. تکامل تاریخ و هدایت عامه عالم

سؤالی که فراروی مباحث مرحوم علامه قرار می‌گیرد و خود ایشان نیز متعرض آن شده این است که چه نسبتی میان تکامل تاریخ و بحث هدایت عامه عالم آفرینش وجود دارد؟ آیا تکامل حرکت تاریخ همان هدایت تکوینی عالم به سوی هدف غایی است؟ پیش از پاسخ به این سؤال، مناسب است مختصری به تبیین هدایت تکوینی عالم بپردازیم:

یکی از شئون خداوندی این است که هر چیزی را به آن نقطه‌ای که خلقتش را تمام می‌کند هدایت نماید (همان، ج ۲، ص ۱۹۶). بنابراین، برای هر نوع از انواع موجودات، مسیر خاصی در طریق استكمال وجود دارد و آن مسیر هم دارای مراتب خاصی است که هریک مترتب بر دیگری است تا منتهی شود به عالی‌ترین مرتبه که همان غایت و هدف نهایی «نوع» است. آن «نوع» نیز با طلب تکوینی - نه ارادی - و با حرکت تکوینی - نه ارادی - در پی رسیدن به آن است، و از همان ابتدای پیدایش و تکون، مجهز به وسایل رسیدن به آن غایت بوده است. این توجه تکوینی از آنجاکه مستند به خداوند متعال است، «هدایت عام» الهی نام دارد. این هدایت تکوینی هیچ‌گاه از مسیر تکوینی خود به خطا نمی‌رود، بلکه با استكمال تدریجی و به کار بستن قوا و ادواتی که مجهز به آنهاست، آن را به غایت نهایی سوق می‌دهد؛

همچنان که فرموده است: «رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى» (طه: ۵۰)؛ پروردگار ما آن کسی است که همه موجودات عالم را نعمت و جود بخشیده و سپس به راه کمالش هدایت کرده است. نیز فرموده است: «الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى» (اعلی: ۵)؛ آن خدایی که خلق کرد و تمام عیار خلق کرد، و آن کسی که اندازه گیری کرد و سپس هدایت نمود، و آن کسی که گیاهان را رویانید و آن را خزان و افتاده کرد (همان، ج ۱۶، ص ۲۸۴-۲۸۵). مبتنی بر «هدایت عامه»، هر نوع از انواع موجودات عالم از آغاز تکون و وجود، به سوی کمال خود حرکت می کند و رو به سوی آن هدفی می رود که منظور از خلقتش بوده؛ هدفی که خیر و سعادت آن موجود در آن است. نوع انسانی نیز یکی از این انواع است و از این ناموس کلی مستثنا نیست. او نیز کمال و سعادت دارد که به سوی رسیدن به آن در حرکت است و افرادش به صورت انفرادی و اجتماعی متوجه آن هدفند (همان، ج ۱۰، ص ۳۸۷؛ ج ۲، ص ۲۳۴).

۲-۴. کمال روح و کمال جسم

آیا «تکامل تاریخ» شامل همه عالم می شود؟ اگر کمال را رشد فضایل و تقرب الهی و ارتقای منزلت عبودیت در مسیر توحید و پرستش خداوند بدانیم، آیا چنین رشد و تکاملی شامل همه انسان ها و جوامع تاریخی خواهد بود؟ آیا - برای مثال - تمدن غرب نیز از گذشته تاکنون تکاملی در مسیر عبودیت خداوند متعال را تجربه کرده است و اکنون نسبت به گذشته، در اوج خداپرستی به سر می برد؟ پاسخ به این سؤال با تفکیک میان دو سنخ تکامل و توسعه روشن خواهد شد.

کمال انسانی به دو نوع «کمال روح» و «کمال جسم» قابل تقسیم است. این تفکیک ریشه در مبنای انسان شناسی مرحوم علامه دارد و اینکه اساساً انسان دارای دو بعد انسانی و حیوانی است. از جمله ویژگی های تحلیل علامه طباطبائی این است که زندگی اجتماعی را بر ساختمان وجودی انسان مبتنی ساخته است؛ یعنی اندیشه اجتماعی - سیاسی او از درون تحلیل انسان شناسی او درمی آید و بر آن مبتنی است (اولیایی، ۱۳۸۹، ص ۱۹۰). ایشان در این باره می نویسد:

سعادت و شقاوت روح امری است، و سعادت و شقاوت جسم امری دیگر، و همچنین سعادت و شقاوت انسان امری است، و سعادت و شقاوت حیوان امری دیگر، و به همین مقیاس. و انسان دنیاپرست و مادی که هنوز متعلق به اخلاق خدایی نشده و با ادب الهی بار نیامده تنها کامیابی های مادی را سعادت می داند و کمترین اعتنایی به سعادت روح و کامیابی های معنوی ندارد (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۳، ص ۱۴).

بنابراین، آنچه در دنیای غرب واقع شده حرکت به سوی رذایل اخلاقی است و نه فضایل، و رشد آنها در مسیر رفاه و تلذذ مادی بوده که با زورگویی و ظلم و جنایت بر دیگران همراه است. در این صورت، آنچه در این جوامع اتفاق می افتد فساد است، نه صلاح و تقوا (همان، ج ۴، ص ۱۷۵). اگر نقطه مثبتی هم در این تمدن مادی دیده می شود برگرفته از مسلمانان است (همان، ج ۲، ص ۱۹۹؛ ج ۴، ص ۱۵۸).

البته این دو سنخ از کمال، دو سنخ کاملاً منفک و مستقل نبوده و در یکدیگر تأثیر گذارند. از این رو، در نهایت، می توان گفت: کمال مادی و جسمی صرف اساساً نه تنها کمال محسوب نمی شود، بلکه به سبب تخریب بعد روحی، نوعی تنزل و عقب گرد نیز به شمار می آید.

بنابراین، از منظر علامه طباطبائی رشد و تحول پدیدآمده در دنیای غرب، نه تنها تکامل نیست، بلکه نوعی بت پرستی نوین و توحش است:

اما از جهت معارف حقیقی اش و اخلاق فاضله اش — که به خاطر همان ها انسان بود و بر سایر انواع حیوانات برتری داشت — نه تنها یک قدم ترقی نکرده، بلکه قدم های زیادی به عقب و قهقرا برداشته، و بالاخره، در مجموع کمالات روحی و جسمی — البته توأم با هم — تکاملی نکرده است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۹).

تمدن عصر حاضر نیز معجونی است مرکب از سنت های بت پرستی قدیم. با این تفاوت که بت پرست قدیم جنبه فردی داشت و در عصر حاضر، به شکل اجتماعی درآمده و از مرحله سادگی به مرحله پیچیدگی فنی درآمده است (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۶۲؛ نیز ر.ک: طباطبائی، ۱۳۸۷ الف، ص ۵۰). اگر تاریخ زندگی اجتماعی غربی ها را از روزی که نهضت اخیر آنان آغاز شد مورد مطالعه دقیق قرار می دادند و رفتاری را که با سایر امت های ضعیف و بینوا کردند مورد بررسی قرار می دادند بدون کمترین درنگی، حکم به توحش آنان می کردند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۶۸).

بنابر آنچه ذکر شد، حرکت تکوینی عالم به سوی کمال و سعادت، همان کمال تکوینی طبیعت است که با کمال و سعادت حقیقی جوامع تفاوت دارد. بلی، کمال طبیعی انسان به فعلیت قوای گوناگون او همچون کمال شهوی و غضبی می انجامد. اما آن کمالی که در انسان بالقوه است و همه تکاپوی زندگی اش به دنبال آن است، آن سعادت حقیقی است.

آری، آن کمال و سعادت که ما در اجتماعات نام برده می بینیم کمال و سعادت جسمی است، و کمال جسمی کمال انسان نیست؛ چراکه انسان در جسمانیت خلاصه نمی شود، بلکه او مرکب است از جسم و روح، و مرکب است از دو جهت مادیت و معنویت. از این روی، صحیح نیست که کمال جسمی او را که به زندگی طبیعی بازگشت دارد، کمال و سعادت او بدانیم و حقیقت انسان را منحصر در همین حقیقت بدانیم (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۲۲۴).

بنابراین، روشن شد که جامعه به حسب طبیعت خود، متوجه است به سوی فعلیت کمال جسمانی و نه

دایره امور تصرف خود، تکامل ایجاد کند؟ به عبارت دیگر، اگر دین به امور ثابت تعلق می‌گیرد و برای امور ثابت برنامه دارد (همان، ج ۱۶، ص ۲۶۹)، در این صورت، این امور ثابت نمی‌تواند توسعه و تکامل داشته باشد. مرحوم علامه در جای دیگر، تکامل جامعه را از منظر امور دنیوی و تجربی می‌داند که اسلام مانع آن نشده است:

مجتمع بشری در سیر تکاملی‌اش، جز به تحول‌های تدریجی و تکامل روز به روزی در طریق استفاده از مزایای زندگی، به تحول دیگری نیازمند نیست و این تحول هم با بحث‌های علمی پیگیر و تطبیق عمل بر علم (یعنی تجربه دایمی) حاصل می‌شود، و اسلام هم به هیچ وجه، جلوی آن را نگرفته (همان، ج ۴، ص ۱۸۸).

در پاسخ به این سؤال و تناقض ظاهری آن، باید گفت: مقصود از «ثابت بودن موضوعات دینی»، ثابت بودن موضوعات آنهاست که با رشد و تکامل آن موضوع منافاتی ندارد. به عبارت دیگر، موضوعاتی که دین درباره‌شان سخن گفته اموری فطری هستند که نهاد بشریت در طول تاریخ نیازمند آنها بوده و دایم با آنها مواجه است و از این بابت «ثابت» هستند؛ یعنی هیچ‌گاه از عرصه حیات بشری حذف نمی‌شوند و جای خود را به موضوعات دیگر نمی‌دهند؛ ولی همین امور در طول تاریخ، در اثر هدایت انبیای الهی علیهم‌السلام رشد و ارتقا می‌یابند. اما موضوعات خرد زندگی انسانی— که بسیاری از آنها به‌مثابه مصادیق آن موضوعات کلی‌اند— دایم در حال تغییر و تحول هستند، به‌گونه‌ای که برخی از موضوعات آن از دایره موضوعات مورد نیاز حیات انسانی خارج می‌شود. برای مثال، امر اسلام به تعلیم و تعلم یک امر ثابت است، ولی مصادیق خرد آن مانند ابزار کتابت و انتقال اطلاعات در طول تاریخ متغیر بوده است؛ مثلاً، یک زمان روی پوست حیوانات و سنگ و چوب می‌نوشتند، درحالی‌که اکنون اطلاعات به صورت دیجیتالی انتقال می‌یابد و همه اینها می‌تواند ابزار تعلیم و تعلم باشد. بنابراین، می‌توان گفت: تفاوت است میان «تحول موضوع» و «تکامل موضوع» (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۹۰-۹۱).

۳. مسیر حرکت تاریخ و منزلگاه‌های برجسته آن

از دیگر محورهای بحث «فلسفه تاریخ»، تبیین نقشه و الگوی حرکت تاریخ و منزلگاه‌های برجسته آن است. اینکه مسیر حرکت تاریخ چیست و در این مسیر، منزلگاه‌های اصلی و نقاط عطف آن کدام است، از سؤالات اصلی این بخش به شمار می‌آید. مطابق آنچه گذشت، علامه طباطبائی سیر منسجمی را از تشکیل جامعه بر محور اصل «استخدام» تا بعثت انبیای الهی تحلیل کرده است که می‌توان چکیده آن را در این عبارت ایشان دید:

کمال انسانی، و مقصود از هدایت عامه در نظر مرحوم علامه نیز همین سیر به سوی کمال طبیعی و جسمانی است. اما آن کمالی که ناظر به سعادت حقیقی بشر و بعد معنوی و روحانی او است، جز با هدایت خاص الهی و تأیید از ناحیه نبوت حاصل نمی‌شود (همان).

۲-۲. رابطه تکامل دینی جوامع با مبنای «ثابت و متغیر»

انسجام مبنایی در یک نظریه از شاخصه‌های اعتبار و ارزش نظریه‌هاست و مبنای یک نظریه نباید درون‌متناقض باشند. در مبنایی که از علامه طباطبائی درباره سیر تکامل و حرکت تاریخ گذشت، در نگاه اول، نوعی تعارض با مبنای دیگر ایشان، یعنی احکام ثابت و متغیر به نظر می‌رسد. مرحوم علامه در پاسخ به این سؤال که چگونه دین، که امری ثابت است، می‌تواند عهده‌دار سعادت و هدایت امور دنیایی باشد که متغیر و دایم در حال تحول است، مبنای «ثابت و متغیر» را پایه‌ریزی می‌کنند.

ایشان اختلاف میان دو عصر را نه از حیث کلیات شئون زندگی، بلکه از جانب جزئیات می‌دانند. به عبارت دیگر، آنچه انسان در زندگی بدان نیازمند است، غذایی است که سوخت بدنش را با آن تأمین کند و لباسی است که بپوشد، خانه‌ای است که در آن سکنا گزیند، لوازم منزل است که حوایجش را تأمین کند، و... این حوایج کلی هیچ‌گاه تغییر نمی‌کند، مگر در فرضی که فطرت انسانی دگرگون گردد. اختلاف میان دو نوع زندگی در عصر قدیم و جدید، در مصادیق نیازهای کلی و قواعد اساسی زندگی و حیات انسانی است. انسان اولی— مثلاً— برای تأمین حاجت خود، غذا، میوه، گیاهان و گوشت شکار را با ساده‌ترین وضع استفاده می‌کرد، امروز نیز همان را می‌خورد، اما با هزاران رنگ و سلیقه و تنوع. همان‌گونه که اختلاف شکل زندگی در دیروز و امروز لطمه‌ای به اتحاد کلیات آن در دو دوره نمی‌زند و تحول شکل زندگی در هر عصر ربطی به اصل آن کلیات ندارد، قوانین کلی هم که در اسلام وضع شده و مطابق فطرت بشر و مقتضای سعادت او است، در هیچ عصری مختلف و دست‌خوش تحول نمی‌شود (همان، ج ۴، ص ۱۹۰).

مرحوم علامه تصمیم‌گیری در امور جزئی و متغیر جامعه را بر عهده والی و متصدی امر حکومت می‌داند که می‌بایست مبتنی بر مصلحت نظام و ملت، نسبت به این امور تصمیم‌گیری کند. بنابراین، علامه طباطبائی تغییر و تحول را در امور جزئی و از ناحیه مصادیق امور کلی می‌داند و احکام دینی را ناظر به امور کلی حیات بشری، که مقتضای فطرت است.

سؤالی که در مقام جمع میان این مبنا با سیر تکامل تاریخ مبتنی بر محور دین پیش می‌آید این است که اگر دین ناظر به امور ثابت بشری است، چگونه می‌تواند عامل تکامل تاریخ واقع شده، در

نوع بشر به حسب طبع، بهره‌کش است، و این بهره‌کشی و استخدام فطری، او را به تشکیل اجتماع وامی‌دارد، و در عین حال، کار او را به اختلاف و فساد هم می‌کشاند. در نتیجه، در همه شئون حیاتش که فطرت و آفرینش برآوردن حوایج آن شئون را واجب می‌داند، دچار اختلاف می‌شود، و آن حوایج برآورده نمی‌گردد، مگر با قوانینی که حیات اجتماعی او را اصلاح نموده، اختلافاتش را برطرف سازد؛ و هدایت انسان به قوانین کدایی و در نتیجه، کمال و سعادتش به یکی از دو طریق ممکن می‌شود:

اول اینکه او را از راه فطرتش ملهم کند به اینکه چگونه اختلاف را برطرف سازد.

دوم به اینکه از راه دیگری که خارج از فطرت و ذات خود بشر باشد. و چون راه اول کافی نیست - چون گفتیم سبب پیدایش اختلاف خود فطرت بوده و معنا ندارد که فطرت سبب حل اختلاف شود - ناگزیر باید از راه دوم صورت گیرد، و آن راه عبارت است از: تفهیم الهی، و غیرطبیعی، که از آن به نبوت و وحی تعبیر می‌کنیم (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۲، ص ۱۹۷).

بنابراین، طبق نگاه علامه طباطبائی بعثت انبیاء ﷺ سرفصل‌های اصلی تاریخ را رقم می‌زند و آنان با ارائه قوانین اجتماعی و تشکیل جامعه حول معارف توحیدی، موجب تکامل جامعه می‌گردند. بنابراین، جامعه اسلامی یک جامعه واحد است که در طول تاریخ دارای فراز و نشیب‌هایی بوده و همچنان به حیات خود ادامه می‌دهد.

مجمع اسلامی طوری تأسیس شده که در تمامی احوال می‌تواند زنده بماند، چه در آن حال که خودش حاکم باشد و چه در آن حال که محکوم دشمن باشد، چه در آن حال که بر دشمن غالب باشد و چه در آن حال که مغلوب باشد، چه در آن حال که مقدم باشد و چه در حالی که مؤخر و عقب افتاده باشد، چه در حال ظهور و چه در حال خفا، چه در قوت و چه در حال ضعف (همان، ج ۴، ص ۱۹۹).

۳-۱. ظهور انبیای الهی ﷺ؛ نقاط عطف سیر تکامل تاریخ

اما به راستی نقش انبیای الهی در اصلاح و تکامل جوامع بشری چیست؟ علامه طباطبائی این نقش را بی‌بدیل می‌داند و معتقد است: هیچ عنصر دیگری در طول تاریخ، چنین سهمی در رسیدن جامعه به صلاح و سعادت نداشته است. در این صورت، می‌توان انبیای الهی ﷺ را عوامل اصلی تکامل تاریخ به شمار آورد. از جمله عواملی که موجب شده است تعالیم و هدایت‌های انبیاء ﷺ در راستای اصلاح جوامع در طول تاریخ کارساز افتد، هماهنگی آن با فطرت بشری بوده است.

و این موضوع مسلم است که هر سخن و نظریه‌ای که با فطرت انسانی سازگار و هماهنگ و از غریزه خود انسان‌ها سرچشمه گرفته باشد و نفوس منتظر چنین سخن و نظریه‌ای باشند، بین عامه و خاصه مردم انتشار می‌یابد و این سخن قوی‌ترین سبب و عامل برای یکسان کردن تمایلات متفرقه است و بهتر از هر عامل دیگری می‌تواند جمعیت‌های متشتت و پراکنده را متحد و یکدست کند، به

گونه‌ای که قبض و بسطها یکی شود و هیچ عاملی و هیچ دشمنی نتواند در برابر آن مقاومت کند. این مطلب نیز بدیهی است که نبوت از قدیم‌ترین عهد تاریخ ظهورش، مردم را به سوی عدل می‌خوانده و از ظلم منع می‌کرده و به سوی بندگی خدا و تسلیم در برابر او تشویق می‌نموده و از پی‌روی فراعنه طاغی و مستکبران قدرت طلب نهی می‌کرده است. این دعوت از قرون متمادی، قرن‌ها پس از قرن دیگر، و در امتی پس از امت دیگر ادامه داشته است، هرچند از نظر وسعت و ضیق دعوت در امت‌های گوناگون و زمان‌های متفاوت اختلاف داشته است. در این صورت، محال است که مثل چنین عاملی قوی، قرن‌های متمادی در بین اجتماعات بشری وجود داشته باشد و در عین حال، هیچ اثری از خود بر جای نگذارد (همان، ج ۳، ص ۲۲۸).

نکته دیگری که در تکمیل این نظریه حایز اهمیت است اینکه میان انبیای الهی ﷺ اختلاف مقام و تفاضل در درجات وجود دارد، در عین اینکه همه آنان در اصل فضل رسالت مشترکند (همان، ج ۲، ص ۴۷۱). تفاضل درجات انبیای الهی ﷺ در طول تاریخ، موجب تکامل جوامع از مرتبه‌ای به مرتبه دیگر گردیده است. از این رو، می‌توان نتیجه گرفت: هرچند دین الهی که بر انبیا نازل شده، واحد است، اما میان آنها از لحاظ اجمال و تفصیل، اختلاف وجود دارد. از این رو، می‌توان گفت: قرآن کریم تفصیل‌دهنده مطالبی است که در کتاب‌های دیگر آسمانی به اجمال آمده است (همان، ج ۱۰، ص ۹۱).

بنابراین، سیر حرکت و تکامل تاریخ را می‌توان بر محور ظهور انبیای صاحب کتاب و شریعت دسته‌بندی نمود. از حضرت نوح ﷺ - یعنی اولین پیامبری که دارای کتاب و شریعت بوده - شروع شده و بعد از او ابراهیم ﷺ و سپس موسی ﷺ و پس از آن عیسی ﷺ عهده‌دار این دعوت مردم به اتحاد و تشکیل جامعه توحیدی بوده‌اند. قرآن به این مطلب تصریح نموده و تاریخ هم به آن گواهی داده است (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۵۲-۵۳).

۳-۲. بعثت خاتم الانبیاء ﷺ؛ آخرین مرحله تکامل تاریخ

پس از آنکه روزگاری دراز در مسیری تدریجی، نبوتی پس از نبوت دیگر و شریعتی پس از شریعت دیگر ظهور می‌کرد، این خط سیر نبوت به مرتبه نبوت رسید و در قرارگاه تام و تمام خود قرار گرفت؛ چراکه به دلالت آیات کریمه، شریعت اسلامی بر کلیات شرایع گذشته مشتمل است و زیادت بر آن نیز دارد؛ چنان‌که خدای تعالی می‌فرماید: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى» (شوری: ۱۳)؛ برای شما از دین تشریح کرد آنچه

نوح را به آن سفارش داده بود و آنچه را به تو وحی کردیم و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن سفارش کردیم.

خداوند می‌فرماید: «وَتَكَلَّمَتْ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدَّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (انعام: ۱۱۵)؛ و گفتار پروردگارت از روی راستی به انجام رسید. کلمات وی تغییرپذیر نیست، و او شنوا و داناست. علامه طباطبائی در تفسیر این آیه، «کلمه» را به ظهور دعوت اسلامی با نبوت حضرت محمد ﷺ و نزول قرآن - که فوق همه کتاب‌های آسمانی است - معنا می‌کند و می‌فرماید مراد از «تمامیت کلمه» رسیدن شرایع آسمانی است از مراحل نقص و ناتمامی به مرحله کمال، و مصداقش همین دین محمدی است. خدا می‌فرماید: «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (صف: ۸-۹)؛ خدا - گرچه کافران را ناخوش افتد - نور خود را کامل خواهد گردانید. او ست کسی که فرستاده خود را با هدایت و آیین درست روانه کرد تا آن را بر هر چه دین است فائق گرداند، هر چند مشرکان را ناخوش آید. تمامیت این کلمه الهی از جهت صدق، این است که - آنچنان که گفته شده - تحقق پذیرد. همچنین تمامیت آن از جهت عدل این است که مواد و اجزای آن یک‌نواخت باشد، بدون اینکه بر تضاد و تناقض مشتمل شود (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۷، ص ۴۵۴).

بنابراین، ظهور دین خاتم به این معناست که استكمال فردی و اجتماعی بشر به حدی می‌رسد که معارف و شرایع قرآن او را کافی است و به بیش از آن نیازمند نمی‌شود (همان، ج ۲، ص ۱۹۸). و این‌گونه صفحه کتاب ادیان الهی به آخرین برگ خود می‌رسد.

۳-۳. پایان تاریخ و حاکمیت مطلق دین

از جمله مباحث کلیدی فلسفه نظری تاریخ، ترسیم آخرین ایستگاه حرکت تاریخ است. «پایان تاریخ» مقوله‌ای است که امید به آن در نهاد بشریت وجود دارد، تا آنجاکه می‌توان آن را امری فطری دانست. همچنین آن را می‌توان عنصر مشترک میان همه ادیان، مکاتب و ایدئولوژی‌ها گفت و رد پای آن را حتی در آثار و اندیشه‌های بشری نیز جست‌وجو کرد که هر یک به گونه‌ای متفاوت به آن پرداخته و تصویری از نهایت حرکت تاریخ ترسیم کرده‌اند. یک نظریه فلسفه تاریخی نیز باید تصویری واضح و شفاف از مقصد حرکت و هدایت تاریخ ارائه نماید. بدون چنین هدفی برای تاریخ، مسیر حرکت تاریخ نامعلوم بوده و چیزی جز سردرگمی در پی نخواهد داشت. علامه طباطبائی براساس آیات قرآنی، پایان تاریخ را «غلبه و حاکمیت دین» بر سرتاسر جهان می‌داند:

بحث عمیق در احوال موجودات عالم به اینجا منجر می‌شود که به‌زودی نوع بشر، هم به هدف نهایی‌اش - که همان ظهور و غلبه کامل اسلام است - خواهد رسید؛ یعنی روزی خواهد آمد که اسلام زمام امور جامعه انسانی را در هر جا، که مجتمعی از انسان باشد، به‌دست خواهد گرفت و گفتیم که خدای - عزوجل - هم طبق این نظریه و رهنمود عقل، وعده‌ای داده و در کتاب عزیزش فرموده: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةَ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» (مانده: ۵۴) و نیز فرموده: «وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيُخَلِّفَنَّ فِي الْأَرْضِ كَمَا أَسْخَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا» (نور: ۵۵) (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۴، ص ۱۵۹).

مرحوم علامه ویژگی سعادت‌طلبی را در انسان فطری می‌داند که این ویژگی با حاکمیت دین توحیدی و اسلام محقق می‌گردد؛ چراکه این وعده خداوند است که «وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَىٰ» (همان، ج ۴، ص ۲۰۹). هدفی که کارگاه آفرینش دنبال می‌کند ناچار، دیر یا زود به مرحله تحقق درمی‌آید. آن روز، روزی است که دین حق بر همه ادیان و تفکرات دیگر غلبه خواهد کرد و اسلام به طور کامل ظهور می‌کند و بر سراسر جهان حاکم خواهد شد (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۱). «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (صف: ۱۹)؛ او کسی است که پیامبرش را با هدایت و دین درست فرستاد تا آن را بر هر چه دین است پیروز گرداند، هر چند مشرکان خوش نداشته باشند (طباطبائی، ۱۳۸۹، ج ۱۹، ص ۴۳۱). اسلام هدف غایی و کمال نوع انسان است؛ کمالی که آگاه و ناآگاه بدان متوجه است. تجربه‌های قطعی که در انواع موجودات انجام یافته، دلالت بر آن دارد که همه موجودات متوجه هدف‌هایی هستند که متناسب با وجود آنهاست و نظام خلقت، آنها را به طرف اهداف نام‌برده سوق می‌دهد و انسان نیز از این حکم کلی مستثنا نیست (طباطبائی، ۱۳۸۷، ص ۱۴۲).

نتیجه‌گیری

علامه طباطبائی پیدایش «جامعه» را مبتنی بر اصل «استخدام» تحلیل می‌کند. انسان‌ها به دنبال منفعت خود هستند و قصد دارند دیگران را به خدمت گیرند، و چون این خصلت مشترک است، مواجهه انسان‌ها با یکدیگر، پیوند اجتماعی را برقرار می‌سازد و این‌گونه اعتبار «اجتماع» پدید می‌آید.

از نگاه علامه طباطبائی، تاریخ با شکل‌گیری جامعه مبتنی بر اصل «استخدام» آغاز می‌شود و به سبب همان اصل، دچار اختلاف و تنازع می‌گردد. عامل رفع این اختلاف نمی‌تواند امری از درون جامعه باشد، بلکه انبیا الهی ﷺ از سوی خداوند متعال به پشتوانه دین و شریعت آسمانی به سوی جوامع انسانی آمده، آنها را به وحدت و انسجام دعوت می‌کنند و این‌گونه، موجب رشد و تکامل آنها

می‌گردند. اجتماع صالح، که در آن بتوان به سعادت حقیقی رسید، تنها در پرتو آموزه‌های دینی و شرایع آسمانی قابل تحقق است، از این رو، تاریخ با یک پیامبر آغاز می‌شود و سیر حرکت تکاملی جوامع با ارسال انبیای الهی، یکی پس از دیگری ارتقا می‌یابد، تا آنجا که با ظهور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله متکامل‌ترین برهه تاریخ رقم می‌خورد. طبق این مبنا، عامل اصلی حرکت تکاملی تاریخ، انبیای الهی صلی الله علیه و آله هستند که با اقامه دین، در صدد هدایت و سرپرستی تاریخ برآمده‌اند. بر این اساس، پایان تاریخ صفحه تجلی تام و تمام دین در عالم است که در عصر ظهور آخرین حجت الهی صلی الله علیه و آله رقم خواهد خورد.

منابع

- اولیایی، منصوره، ۱۳۸۹، *واقعیت اجتماعی و اعتباریات از دیدگاه علامه طباطبائی و جان سرل*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- جوادی آملی، عبدالله، ۱۳۸۹، *تسنیم*، تحقیق: سعید بند علی، چ سوم، قم، اسراء.
- _____، زمستان ۱۳۸۹، *جامعه در قرآن*، محقق: مصطفی خلیلی، چ سوم، قم، اسراء.
- طباطبائی، سیدمحمد حسین، ۱۳۸۹، *المیزان*، ترجمه سیدمحمد باقر موسوی همدانی، چ سی‌ام، قم، انتشارات اسلامی.
- _____، ۱۳۸۷ الف، *روابط اجتماعی در اسلام*، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۸۷ ب، *مجموعه رسائل*، به کوشش سیدهادی خسروشاهی، قم، بوستان کتاب.
- _____، ۱۳۶۶، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، پاورقی مرتضی مطهری، چ چهارم، قم، صدرا.
- مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، *فلسفه تاریخ*، چ پنجم، قم، صدرا.
- جهانگیر، عیسی، ۱۳۸۳، «گذری بر اندیشه‌های اجتماعی علامه طباطبائی»، معرفت، ش ۸۰، ص ۱۹-۲۸.
- جوادی آملی، عبدالله، «شرحی بر رساله الولاية علامه طباطبائی»، *میراث جاودان*، سال دوم، ش ۲، ص ۹۲-۹۹.
- یزدانی مقدم، احمدرضا، ۱۳۸۵، «آغاز و انجام تاریخ با نگاه به اندیشه فلسفی _____ قرآنی علامه طباطبائی»، *پگاه حوزه*، ش ۱۹۶، ص ۹-۱۵.